احیای امید با آبادانی

علی میرسپاسی در کتاب چگونه به آبادانی ایران فکر کنیم؟ می‌کوشد گفت‌وگو درباره ایران را از گذشته باز پس گیرد و به آینده تحویل دهد

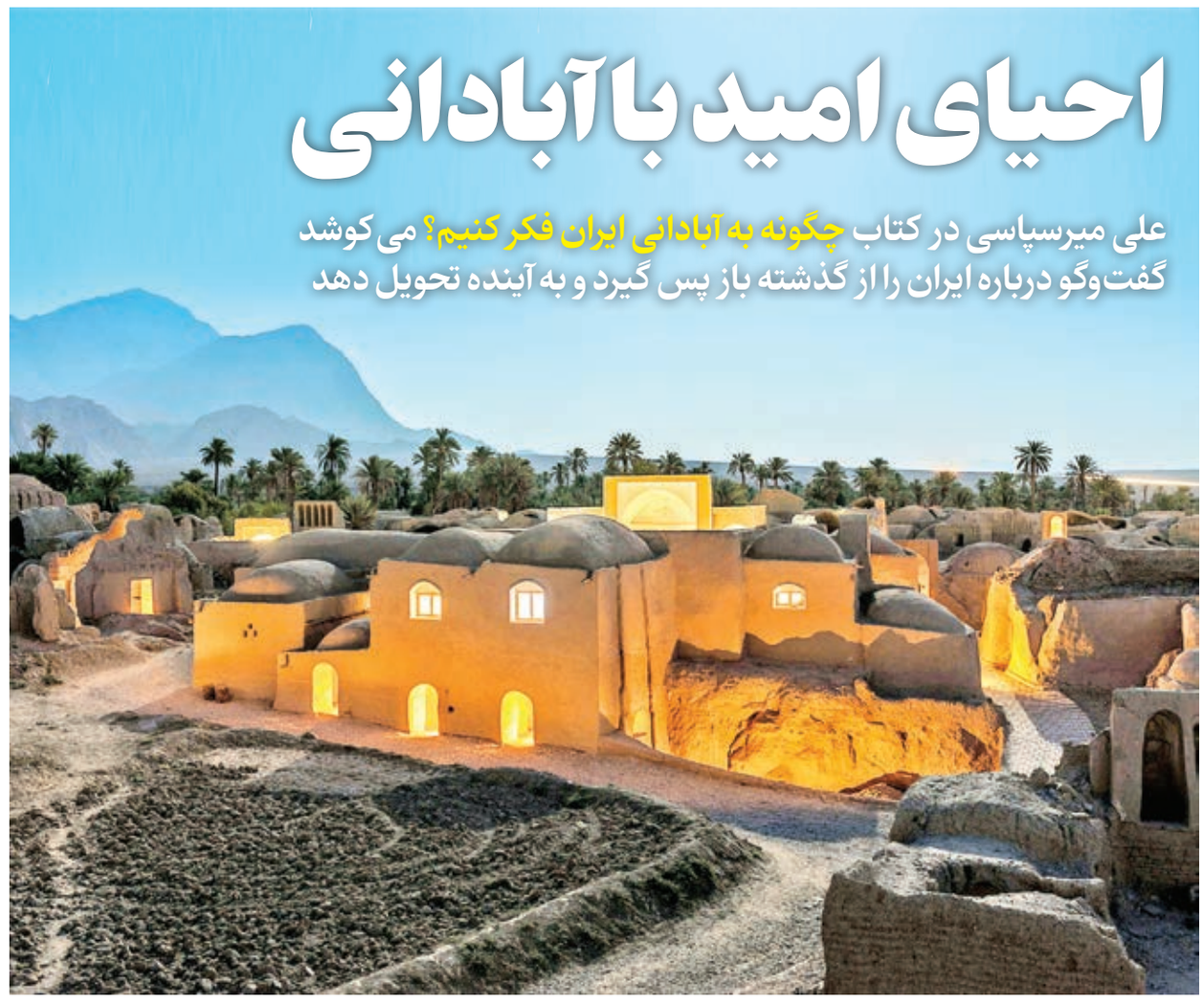

اصفهک، روستایی در استان خراسان جنوبی که در جریان زلزله طبس ویران شد، در سال‌های اخیر با اصول معماری پایدار احیا و در فهرست بهترین روستاهای گردشگری در سازمان گردشگری ملل متحد ثبت شده است

جامعه‌شناسی ایران معاصر

سمیرا دردشتی
روزنامه‌نگار

آنچه تا به امروز روشنفکران و متفکران ایرانی پیرامون توسعه و دلایل عقب‌ماندگی به رشته تحریر درآورده بودند، گویی دست کم در لحظه اکنون این سرزمین به حالت تعلیق درآمده است. از زمان مشروطه واکاوی پیرامون چرایی توسعه نیافتگی، نوعی گفتمان مسلط در حوزه مطالعات اجتماعی ایران بوده و اگرچه گاه منبعی برای خودآگاهی نیز محسوب می‌شد اما همزمان ابزار تشدید کینه‌توزی‌های تاریخی و حتی احساس تحقیر بوده است. گسست‌باوری، امتناع تفکر، انحطاط اندیشی و جست و جوی دلایل عقب‌ماندگی، ما را به نوعی تاریخ‌اندیشی افراطی سوق داده و از جست‌وجوی افق‌های امکان برای آینده دور کرده است. این گفتمان‌ها عمدتاً به نزاع‌هایی دایره‌وار و بسته منجر می‌شوند که فهم و نقد را دشوار کرده و به حاشیه می‌رانند و در این حالت زمینه تازه‌ای برای پرسشگری و راهکاری برای برون‌رفت از وضع موجود به ظاهر تثبیت شده فراهم نمی‌شود. به علاوه برخی از پاسخ‌هایی که متفکران به این پرسش‌ها می‌دهند، آنقدر متافیزیکی و رازآلود و گاه رمانتیک است که فهم تاریخی، اجتماعی، چندلایه و موقعیت‌مند را ناممکن می‌کند.

علی میرسپاسی در کتاب «چگونه به آبادانی ایران فکر کنیم؟» که انتشارات طرح نو آن را منتشر کرده، تلاش دارد از آن گفتمان مسلط در حوزه عقب‌ماندگی ایران عبور کرده و به امکان‌های آینده نظر داشته باشد. میرسپاسی در این کتاب که بخشی از یک پروژه بزرگ‌تر و جلد اول از یک مجموعه پنج جلدی است (که قرار است در آینده منتشر شود)، درباره آبادانی می‌اندیشد و در جست‌وجوی یک «افق نیک» برای جامعه ایران است تا گذشته دیگر زندان امروز نباشد. عنوان فرعی کتاب «تأملاتی درباره سرنوشت مشترک ما ایرانیان» است و نویسنده تلاش دارد که کتاب را از یک محدوده تخصصی و دانشگاهی خارج کرده و ایران را به مثابه سوژه اندیشیدن برای همه ایرانیان در نظر بگیرد که فارغ از تخصص، حرفه یا جایگاه اجتماعی در آفرینش «ما» جمعی، سرنوشت مشترک و آبادانی ایران سهیم باشند. میرسپاسی در این کتاب مدعی است که از راهکارهای مبتنی بر نوستالژی فاصله گرفته و افق‌های بدیل عرضه می‌کند که به واقعیت‌های متکثر جامعه ایرانی بی‌توجه نیست. اینکه تا چه اندازه به این ادعا نزدیک شده، نیازمند زمان است تا مجلدات جدید اثر نیز منتشر شود و گفت‌وگوهای آکادمیک و عمومی بیشتری پیرامون آن شکل گیرد.

در فراسوی ایده‌های گذشته

نویسنده بخش مهمی از این کتاب را به نقد آثار دیگر متفکران ایرانی اختصاص می‌دهد و معتقد است قرائت خاص آنان از مدرنیته، این پروژه را به جهت ذهنی و نظری در ایران ناممکن جلو می‌دهد. به‌ویژه روایت‌های تاریخی که بار تاریخ را بر دوش امروز می‌اندازد را مورد نقد قرار داده است. ایده‌هایی چون «چرا از اعراب شکست خوردیم؟»، یا طرح روایت‌های اندوهبار از حمله مغول یا اسطوره‌سازی از لحظه عباس میرزایی و مرثیه‌سرایی برای واگذاری قفقاز که همگی به نوعی روایت شکست هستند، به شدت مورد انتقاد قرار می‌گیرند و فاقد امکان برای آینده ایران تلقی می‌شوند. میرسپاسی آثار افرادی چون صادق زیباکلام، مقصود فراستخواه، داریوش رحمانیان، عبدالهادی حائری، سیدجواد طباطبایی، آرامش دوستدار، ماشاالله آجودانی و... را واکاوی می‌کند و نشان می‌دهد کاستی‌های روایت‌های آنان درباره علل عقب‌ماندگی چگونه به بازتولید عقب‌ماندگی انجامیده است. البته در کتاب اذعان می‌شود که «شناخت دشمنان تاریخی، تحلیل شکست‌ها و مرور آسیب‌های تاریخی مهم است اما اگر قرار است آینده‌ای خلق شود، باید گفتمانی شکل گیرد که نه صرفاً انتقادی یا سوگوار بلکه آینده‌نگر و سازنده باشد.»

در همین راستا به باور نویسنده؛ دوره قاجار برخلاف برساخته تصویر شده توسط بسیاری از این متفکران، دوره بدبختی و حقارت و آغاز عقب‌ماندگی ایرانیان نبود و این تصویر ناقص و ایدئولوژیک است. نویسنده به شکل‌گیری ایده اصلاحات و به‌ویژه جنبش مشروطه در این دوره نظر دارد و آن را به عنوان «بزرگ‌ترین و تأثیرگذارترین تحول سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر» قلمداد می‌کند که در جریان آن نهادهایی ساخته شدند که جامعه ایران تا امروز نیز از آن بهره می‌برد. به تعبیر میرسپاسی «ملی شدن سیاست و شکل‌گیری شهروند ایرانی» در همین زمان آغاز شد و این جنبش چشم‌اندازی بازگشت‌ناپذیر برای ایران ایجاد کرد.

نویسنده در امتداد «فرارفتن از گفتمان عقب‌ماندگی، توسعه و انحطاط» که عنوان بخش دوم کتاب است، با الهام از جان دیویی فیلسوف آمریکایی می‌کوشد نگاهی باز و کثرت‌گرا و همدلانه از مدرنیته ارائه کند و نشان دهد «مدرنیته در حقیقت تقلید از دیگر فرهنگ‌ها نیست بلکه نتیجه مشارکت اجتماعی مداوم و شکوفایی بصیرت جمعی است.» چیزی که درون مشروطه ایرانی وجود دارد. این جنبش محصول سفر، مطالعه، ترجمه، مشورت و همکاری بود که نهادهای مهم مانند مجلس، قانون اساسی و انتخابات را در ایران ممکن کردند و توصیه به بازاندیشی توأم با امید این تجربه می‌کند. بر این اساس ایران برای ایده آبادانی به نهادینه کردن همکاری اجتماعی و تقویت همبستگی انسانی نیازمند است. نویسنده در ادامه دو چالش بزرگ را فراروی جامعه ایران برای خلق چنین گفتمانی متصور است: «نخست پراکندگی و ناانسجامی اجتماعی و دوم فقدان پیامی الهام‌بخش که بتواند میان نیروهای اجتماعی متنوع پیوندی ایجاد کند. گفتمانی که از درون تجربه زیسته ما ایرانیان برآمده و در دل تعامل و گفت‌وگو ظرفیت بازنگری و تحول را نیز در خود داشته باشد.» آنچه در هدف نگارش این اثر آمده در حقیقت داشتن سهم نظری و مشارکت در شکل‌دهی به چنین چشم‌اندازی است.

آبادانی چیست؟

آبادانی در این کتاب طرحی جامع است که ابعاد سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اخلاقی را در بر می‌گیرد و همزمان یک پروژه آینده محور و یک گفت‌وگوی تاریخی محسوب می‌شود که مدعی است می‌تواند ما را از تنگناهای مفهومی گفتمان‌های توسعه، عقب‌ماندگی و انحطاط عبور دهد. میرسپاسی در شرحی که جای دیگری درباره کتاب می‌دهد، به تفصیل ایده آبادانی را درکتاب تشریح می‌کند. به نظر او واژگانی چون توسعه، رشد، پیشرفت یا نوسازی به‌رغم آنکه هریک تاریخی دارند، دانشی می‌سازند و بخشی از واقعیت را روشن می‌کنند اما در کاربردهای اداری و تکنوکراتیک به سرعت سرد، بی‌چهره و تبدیل به اعداد و ارقام می‌شوند و به این اعتبار انسان به شاخص، شهر به پروژه، طبیعت به منبع، محله به واحد برنامه‌ریزی و زندگی به جدول‌ها و نمودارها برای نشان دادن کیفیت، تبدیل می‌شود. در برابر سردی این واژگان، آبادانی ظرفیت متفاوتی را عرضه می‌کند. این واژه از آغاز با مکان گره خورده اما به مکان بی‌جان محدود نمی‌شود. آبادانی به جایی نظر دارد که در آن امکان زندگی فراهم شده باشد؛ جایی که آب، راه، کشت، خانه، بازار، مدرسه، میدان، امنیت، دادگری، همسایگی، خاطره و امید به هم می‌رسد و از این منظر شاید نزدیک‌ترین واژه به آبادانی نه توسعه و پیشرفت بلکه واژه زندگی باشد، البته نه به معنای شکل زیستی یا خصوصی بلکه زندگی عمومی و تجربه زیستن درکنار دیگران و ساختن با دیگران به معنای اعتماد کردن، مراقبت کردن و به یادگار گذاشتن دستاوردهایی که از عمر فردی فراتر می‌رود.

ایده مرکزی این کتاب آن است که آبادانی را می‌توان به مثابه زبان ما ایرانیان برای اندیشیدن به زندگی مشترک و عمومی فهمید. زبانی که عناصر مادی و معنوی را از زندگی جدا نمی‌کند. در آبادانی خشت، پل، قنات، بازار و باغ مهم هستند ولی نه به مثابه زیرساخت به معنای اداری آن بلکه چون ظرف تجربه انسانی به آن نظر می‌شود. در آبادانی، رفاه اهمیت دارد اما رفاه چهره مالی ندارد بلکه فضیلت‌هایی نظیر آسایش، عدالت، امنیت، خیر عمومی، فراغت، همدلی، رواداری، مدارا و امکان حضور در جهان مشترک و عمومی است که به رفاه تعبیر می‌شود. به این اعتبار آبادانی از توسعه کمتر نیست بلکه از آن دقیق‌تر و به مراتب انسانی‌تر است. آبادانی آن‌گونه که میرسپاسی در شرح آن سخن می‌گوید، قابل زیست شدن جهان مشترک است و از دو سوء تفاهم جلوگیری می‌کند، نخست آنکه آبادانی به مثابه ساختمان‌سازی نیست یعنی شهری ممکن است برج‌های فراوان، بزرگراه‌های متعدد و پروژه‌های پرخرج داشته باشد اما اگر مردمانش امکان گفت‌وگوی آزاد، جمع شدن و دیدن افق‌های آینده را نداشته باشند، آن شهر آباد نیست. دوم آنکه آبادانی را نباید به احساسات شاعرانه تقلیل دهیم. چرا که آبادانی بدون زیرساخت مادی جامعه ممکن نیست و با آب، خاک، انرژی، راه، مسکن، آموزش، درمان، کار و نظم نهادی پیوند مستقیم دارد اما این زیرساخت مادی زمانی آبادانی گفته می‌شود که در خدمت زندگی عمومی مردم قرار گیرد و از این جهت آبادانی ترکیبی از پنج ساحت است که نویسنده آن را به تفصیل در کتاب شرح می‌دهد. نخست «ساحت مادی» که شامل آب، زمین، مسکن، غذا، راه، ابزار، فناوری و محیط‌زیست می‌شود. دوم «ساحت مدنی» یعنی اعتماد، تعاون، قانون و نهادهای مرتبط، امکان مشارکت و مسئولیت جمعی مدنظر قرار می‌گیرد. سوم «ساحت اخلاقی» که شامل داد و دادگری، عدالت و انصاف، رحمت و رعایت ضعیفان می‌شود. چهارمین «ساحت مربوط به زیبایی شناختی» است. یعنی باغ، میدان، بنا، منظر، آیین، مناسک، هنر و کیفیت محسوس زندگی و ساحت آخر «حافظه» با تأکید بر مراقبت از میراث و ساختن آینده‌ای که فقط مصرف امروز نداشته باشد.

در کتاب سه پیش فرض اساسی برای آبادانی در نظر گرفته شده است. نخست آنکه آبادانی باید امکان شکل‌گیری یک سرنوشت مشترک را فراهم آورد به گونه‌ای که ایرانیان فارغ از سبک زندگی و نظام ارزشی باید بتوانند در مواجهه با این ایده بگویند: «آبادانی ایران، آینده من است؛ آینده ماست.» همچنین این ایده باید امکان «مراقبت معنادار از میهن» را ایجاد کند. میهن در این تعریف صرفاً جغرافیایی و سیاسی نیست بلکه یک عرصه عاطفی و اخلاقی است که شایسته مراقبت، حفاظت و حتی فداکاری محسوب می‌شود. فردی که به آبادانی نظر دارد فراتر از شعارهای رایج ایران‌دوستی، به کنشگری مدنی به منظور بهبود شرایط دست می‌زند. در نهایت ایده آبادانی باید منجر به «تولید امید اجتماعی» شود.

نکته مهمی که در تعریف آبادانی بر آن تأکید شده تکثر و مشارکت است و این مفهوم در پیوند با ارزش‌های درون جوامعی و بومی تعریف می‌شود. در مجموع در طرح این ایده تلاش شده تا هم تجربه زیسته معتبر تلقی شود و هم به نیروهای ساختاری بی‌توجهی نشود. به این منظور نویسنده همزمان به جهانی ایران نیز نظر دارد. یعنی برخلاف ایده‌هایی که ایران را یک استثنا حتی درون خاورمیانه می‌بینند و تلاش می‌کنند از درون این تفاوت هویتی، تاریخ، سیاست و جامعه ایران را تشریح و گاه توجیه کنند، میرسپاسی ایده آبادانی را در ارتباط مؤثر و همراه با زیست در جهان پیش می‌برد. به باور او برخی از این نگاه‌های استثناگرایانه در دل نهادهای رسمی و با عنوان علم مطرح می‌شوند درحالی‌که حامل نگاه ضد علمی و ضد تحلیلی نسبت به مفهوم مدرن علوم اجتماعی هستند.

کوچ نظریه‌ها و خلق جامعه نیک

میرسپاسی در جای جای این کتاب از نظریات اندیشمندان غربی در حوزه علوم اجتماعی بهره‌گرفته و به صورت‌بندی ایده آبادانی پرداخته است. او می‌کوشد این ایده‌ها را به تناسب موضوع در تفکر پیرامون آبادانی ایران به خدمت گیرد و نوعی بازخوانی نقادانه در ربط با جامعه ایرانی از این آثار داشته باشد. مارکس وبر، جان دیویی، تیموتی میچل، آرتور اسکوبار، آمارتیاسن، مارتا نوسباوم، محمد آرکون و.... هریک از دل نظریه‌های خود سازوکارهایی برای چگونگی اندیشیدن در باب آبادانی بومی ایران عرضه می‌کنند. نویسنده بر این باور است که ما نیاز داریم با ذهنی باز و بدون واهمه به سراغ گفتمان‌های متکثر و پیشرو علوم اجتماعی مدرن برویم چرا که آنها ابزارهایی در اختیار ما می‌گذارند که به کمک‌شان بتوانیم از نو به مسائل ایران بیندیشیم، نظریه‌پردازی کنیم، نقد کنیم و از دل تجربه ایرانی، افق‌های تازه‌ای برای آینده بگشاییم.

نویسنده بازسازی فرهنگی گذشته را مستلزم روایت انتقادی از سنت با احترام و شجاعت می‌داند که نه اسطوره می‌سازد و نه تحقیر می‌کند. نقد باید توأم با مراقبت باشد نه بدبینی و ستایش و در همین راستا ایده‌های احیاگرانه چه از جنس ایرانشهری و چه بازگشت به خویشتن را اگرچه دارای نیت‌های اصلاحی ارزیابی می‌کند اما ناکارآمد می‌داند. کتاب پیشنهاد می‌کند طرح اندیشه ایرانی باید از دل علوم اجتماعی مدرن و با آگاهی از دشواری‌های این عصر بازتعریف شود. براین اساس علوم اجتماعی می‌تواند چارچوبی برای صورت‌بندی پرسش‌های جدید و نیز شکل‌دادن به افق‌هایی برای جامعه‌ای بهتر فراهم آورد.

کتاب در فصل دیگری با عنوان «کوچ نظریه‌ها و سرگذشت ترجمه؛ جغرافیای فکری ایران معاصر» با الهام از مفهوم «سفر نظریه‌ها» که ادوارد سعید طرح می‌کند، فرآیند پیچیده جابه‌جایی و بازتفسیر ایده‌ها را دنبال می‌کند. از فلسفه هایدگر و خوانش‌های متفاوت آن در ایران گرفته تا مفهوم «غرب‌زدگی» که از هایدلبرگ و پاریس به تهران و مشهد و حتی هند کوچ کرده و هربار صورتی نو یافته است. با تکیه بر این ایده ادوارد سعید، نویسنده کتاب تأکید می‌کند که «نظریه‌ها در جابه‌جایی خود نه اصالت می‌بازند و نه به شکلی ثابت و واحد باقی می‌مانند بلکه در گفت‌وگوی پویا میان فرهنگ‌ها و تاریخ بازآفرینی می‌شوند.» همچنین موضوع ترجمه در علوم انسانی ایران که مسیر آشنایی تاریخی و معرفتی ما با مدرنیته است، در این بخش مورد بررسی قرار می‌گیرد و نشان داده می‌شود که ترجمه در ایران چگونه «بیش از آنکه فرآیندی خلاق باشد، نوعی تقلید و تسلیم معرفتی بوده است و دوگانه‌های ساده‌انگارانه‌ای چون سنت و مدرنیته و ایران و غرب را بازتولید کرده است.»

این بحث موضوع فصل هفدهم کتاب نیز هست که نویسنده طی آن تأکید دارد «تجربه ما از مدرنیته بیش از آنکه حاصل گفت‌وگویی دوسویه و خلاق با جهان باشد، عمدتاً از مسیر ترجمه و انتقال مفاهیمی شکل گرفته است که نه تنها امکان‌های تازه‌ای نگشوده بلکه در مواردی خود به سرچشمه بحران فکری نیز بدل شده است.» ترجمه در این معنا فرآیندی تاریخی و معرفتی است که پرسش‌های بنیادین ما درباره «چگونه اندیشیدن» و «چگونه نظریه پردازی کردن» را شکل داده است.

تأمل پایانی کتاب درباره «جامعه نیک در روزگار بحران» است. طرح موضوعاتی چون «آبادانی ایران» و «جامعه نیک» در این فضا ممکن است تجملی و بی‌ربط با روندهای جاری به نظر برسد اما نویسنده به تاریخ ایران و متفکرانی نظر دارد که از درون همین بحران‌ها امکان‌هایی به سوی آینده برای این سرزمین گشودند. به گفته میرسپاسی «ما ایرانیان اکنون در لحظه تاریخی ایستاده‌ایم که بدون افق‌های الهام‌بخش جامعه در تکرار شکست‌های گذشته گرفتار می‌ماند.» و همین ضرورت است که سخن گفتن از «جامعه نیک» را توجیه‌پذیر می‌کند.

چگونه به آبادانی ایران فکر کنیم؟

فراسوی گفتمان‌های عقب‌ماندگی توسعه و انحطاط

- نویسنده: علی میرسپاسی
- انتشارات: طرح نو
- تعداد صفحات: ۳۹۸
- قیمت: ۱۳۰۰۰۰۰ تومان

ایده جذاب اما نامنسجم

به نظر می‌رسد نویسنده در نقد گفتمان‌های مربوط به توسعه، گذار به مدرنیته و عقب‌ماندگی بیش از اندازه به وجوه بن‌بست این ایده‌ها تأکید دارد و معتقد است آنها با ارائه تصویر آرمانگرایانه از مدرنیته یا به تقابل کشانیدن سنت و مدرنیته نتوانسته‌اند تجربه تاریخی ایران را به تحولی که مد نظر دارند، پیوند بزنند. او می‌کوشد برای صورت‌بندی ایده آبادانی همه این نظرگاه‌ها را فاقد وجوه امکان نشان دهد، در حالی‌که دست‌کم برخی از این رویکردها چنین انفعالی را نمی‌پذیرند و داعیه‌هایی برای گشایش افق آینده نیز دارند. البته نویسنده معتقد است نقد این نوشتار ناظر بر محتوای این روایت‌ها نیست بلکه بر کارکرد بازتولیدی آنها متمرکز است که در این صورت بیشتر معطوف به خوانش او از این آثار است.

نکته قابل توجه دیگری که در مطالعه کتاب به چشم می‌خورد، سیمای آن به عنوان مجموعه‌ای از درسگفتارهایی است که طرح اول این کتاب را ساخته‌اند و در صورت‌بندی نهایی نیز همچنان ردآن باقی مانده و از انسجام اثر برای دستیابی به ادعایی که طرح می‌کند تا حدودی کاسته است. این امر در پراکندگی نقدها به آثار دیگران و تکرار غیرضروری برخی از موضوعات آشکار می‌شود که گاه منجر به سردرگمی خواننده و گم کردن سیر استدلالی کتاب می‌شود.

کتاب چند فصل را به نقد ایده سایر متفکرین ایرانی اختصاص می‌دهد که برای ورود به بحث در باب آبادانی ضروری است ولی به نظر می‌رسد حجم پردازش به ایده‌های این متفکران متناسب با وزن صدایی که در ایده‌های مرتبط با توسعه داشته‌اند، به درستی انتخاب و پردازش نشده است. به طور مثال در چندین فصل به ایده پرسش عباس میرزایی در افق نگاه متفکرین ایرانی پرداخته شده ولی در نقد برخی از ایده‌های دیگر درباره علل توسعه و عقب‌ماندگی که دست‌کم امروز در افق اندیشه ایرانی صداهای بیشتری دارند، اهتمام کمتری داشته است. همچنین در بخش سوم که عنوان «علوم اجتماعی در ایران و غربت چشم‌انداز مشروطه» برای آن انتخاب شده، نویسنده در چند فصل به ماکس وبر و تولستوی می‌پردازد تا نگاهی انتقادی به اروپامحوری و دریافت و غیر نقادانه نسبت به پذیرش اندیشه‌های وبر در ایران داشته باشد. اگرچه او این بخش را طرح بحثی برای ورود فعالانه و دیالوگ محور به گفت‌وگو با سنت فکری غرب می‌داند اما گاه به نظر می‌رسد در جریان آن از موضوع اصلی پژوهش درباره آبادانی ایران فاصله می‌گیرد.

> علی میرسپاسی در کتاب «چگونه به آبادانی ایران فکر کنیم؟» تلاش دارد از گفتمان مسلط در حوزه توسعه‌نیافتگی ایران عبور کرده و به امکان‌های آینده نظر داشته باشد. میرسپاسی در این کتاب درباره آبادانی می‌اندیشد و در جست‌وجوی یک «افق نیک» برای جامعه ایران است تا گذشته دیگر زندان امروز نباشد

> ایده مرکزی کتاب میرسپاسی آن است که آبادانی را می‌توان به مثابه زبان ما ایرانیان برای اندیشیدن به زندگی مشترک و عمومی فهمید. زبانی که عناصر مادی و معنوی را از زندگی جدا نمی‌کند

دولت بازیگر درکار و پنهان

علی میرسپاسی در انتهای یکی از فصول کتاب «چگونه به آبادانی ایران فکر کنیم؟» معتقد است: «اگر بتوانیم ایده آبادانی را جایگزین مفاهیمی چون توسعه شکلی یا عقب‌ماندگی کنیم، می‌توانیم شکاف میان جامعه مدنی، مردم، شهروندان و دولت را کاهش دهیم. شکافی که هیچ‌گاه به سود ایران نبوده است و سرانجام باید بپذیریم که مسأله ایران مسأله آبادانی است.» با این حال به دقت توضیح نمی‌دهد که با چه سازوکاری این جایگزینی امکان‌پذیر است و چه ضمانت‌هایی برای کاهش این شکاف و فاصله در صورت جایگزینی ایده آبادانی در صورت پذیرش صورت‌بندی آن از سوی این گروه‌ها (جامعه مدنی، مردم و دولت) وجود دارد.

از این منظر آبادانی گویی بر نوعی اصلاحات نهادی از پایین نیز استوار است. به گونه‌ای که همه مردم جامعه به نوعی در آن درگیر باشند. ایده‌هایی نظیر حمایت از کسب و کارهای کوچک، کاهش وابستگی به صادرات مواد خام، سیاست صنعتی وابسته به ایجاد ارزش افزوده بومی، سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی و اجتماعی از طریق بهبود کیفیت آموزش و بهداشت و غنی‌سازی حیات فرهنگی، توانمندسازی اجتماعی، اصلاح سازوکارهای حکمرانی توسعه از طریق پافشاری بر افزایش شفافیت، پاسخگویی و مشارکت واقعی مردم در فرآیندهای تصمیم‌گیری، توجه به ملاحظات پایداری زیست‌محیطی و حفظ میراث فرهنگی، احترام به هویت‌های محلی و... به عنوان پیشنهاد به منظور حرکت در جهت نظریه بومی توسعه برای ایران معاصر عرضه می‌شوند.

اگرچه طرح این پیشنهادها متعالی به نظر می‌رسد اما نویسنده کمتر مشخص می‌کند که مردم چگونه باید از درون برخی ساختارهای غیرهمراه به سمت این تحولات حرکت کنند. ایده آبادانی که میرسپاسی طرح می‌کند در واقع یک چشم‌انداز سیاست‌گذارانه با مشارکت مردم است ولی گاه نقش مردم در آن بسیار پررنگ‌تر از سیاست‌گذار به نظر می‌رسد. انداختن بار توسعه یا به تعبیر نویسنده آبادانی بر دوش مردم اگرچه مسئولیت‌پذیری و حساسیت نسبت به جامعه و سرنوشت را نزد آنان بالا می‌برد و شاید در چشم‌اندازی بلندمدت منجر به تحولات پایدار شود اما همزمان این خطر را نیز دارد که شکست در پیشبرد این ایده در غیاب اراده سیاست‌گذار، به سرخوردگی پایداتری نزد جامعه بینجامد. همچنین گاه به نظر می‌رسد که چنین طرح‌هایی، بار فشار را از دولت به عنوان بزرگ‌ترین و مهم‌ترین نهاد اجتماعی به منظور تحقق تغییر و پیشبرد اهداف برمی‌دارد. این درحالی است که باوجود سامان‌های جدید اجتماعی بویژه در جوامع امروزی که نظام‌های بوروکراسی گسترده و ابزارها عمدتاً در اختیار دولت قرار دارد، حتی بازتوزیع ایده‌ها و ابزارها بیش از گذشته وابسته به سیاست‌گذاری و اراده دولت‌ها است.

به علاوه زمینه‌گرایی در انتقال آبادانی و کم‌توجهی به داده‌های کمی رشد، سنجه‌های مشخصی را به منظور درک از آبادانی فراهم نمی‌آورد چرا که احتمالاً همه چیز اغلب به احساس واگذاشته می‌شود. خود «ایده توسعه» در حقیقت در تقابل با «ایده رشد» که عمدتاً کمی در نظر گرفته شده، مطرح شد تا برخی از وجوه مغفول‌مانده نیز در این فرآیند اندازه‌گیری و بررسی شوند و در حقیقت توسعه درون خود نقد این کتاب را در مورد افراط در کمی شدن کیفیت زندگی به رسمیت می‌شناسد اما کتاب همچنان توسعه را درگیر اعداد و ارقام ارزیابی می‌کند.

البته عددگرایی افراطی در فرآیندهای توسعه مناقشه‌ای چند دهه‌ای در علوم اجتماعی ایجاد کرده که مفاهیم کیفی موجود در طرح آبادانی را گاه شامل نمی‌شود یا دست‌کم به آن بی‌توجه است اما همواره این خطر را نیز دارد که روایت بر واقعیت سلطه پیدا کند. طرح یک روایت پرصدا با پشتوانه‌های رسانه‌ای همچنان می‌تواند گروه‌هایی که اتفاقاً این پژوهش دغدغه آنها را دارد، در حاشیه نگه دارند یا نامرئی کند. چرا که سنجه‌های مقایسه‌ای و عددی عمدتاً بی‌اعتبار یا دست‌کم، کم اهمیت فرض می‌شود. همچنین مشخص نیست چگونه می‌توان از درون این شاخص‌های عمدتاً کیفی و مبتنی بر تجربه زیسته یا روایت، دولت را پاسخگو و متعهد به آبادانی نگه داشت. به علاوه آنکه بخش عمده‌ای از وجه زیرساختی آبادانی مورد انتظار نویسنده را که بر آن تأکید نیز دارد، دولت باید عهده‌دار شود. به کارگیری ایده آبادانی توسط جامعه مدنی و مردم به منظور خلق امید در چشم‌انداز زیست جامعه ایرانی، بدون همکاری و خواست دولت ناممکن خواهد بود.

به این تعبیر به نظر می‌رسد اگرچه دولت در زمین واقعیت هنوز جایگاه محوری در پیشبرد آبادانی دارد و البته نویسنده نیز به نقش آن معترف است اما پرداختن به آن در کتاب، وزن کافی پیدا نکرده است. حتی در گریزی که در این اثر به تجربه تاریخی مشروطه وجود دارد نیز این موضوع مشهود است. اگرچه نیروهای اجتماعی در جریان این جنبش بار تحول را از منظر حرکت به سمت قانونمداری و مشارکت شهروندان عهده‌دار بودند اما این نیروها در غیاب برخی ساختارهای مدرن بوروکراسی حرکت خود را آغاز کردند و البته نهایتاً با رساندن آن به سطح سیاست‌گذاری بود که موفق به ایجاد تغییر و اصلاحات شدند. حال آنکه به نظر می‌رسد جامعه ایران نسبت به لحظه مشروطه با توجه به سطح سواد، امکانات اجتماعی، اقتصادی و ارتباطات بین‌المللی هم به لحاظ عددی و هم از وجه کیفی، کنشگران مدنی بیشتری دارد اما این کنشگران نتوانسته‌اند آنگونه که مشروطه‌خواهان موفق به پیشبرد طرح‌های اصلاحی خود شدند، ایده‌های خود را درون ساختارهای حکمرانی اجرایی کنند. شاید پاسخ به این پرسش‌ها و سهم‌دهی به نقش شهروندان، کنشگران مدنی و دولت در پیشبرد ایده آبادانی، در جلدهای آتی این اثر بتواند نقشه راه دقیق‌تری برای این گروه‌ها فراهم آورد.